

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

گروه پیشگام افغانستان
ثور ۱۳۸۶

جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟

قسمت اول

بعد از ۱۱ سپتمبر که غربی ها، افغانستان را مستقیماً در سیطره خود در آوردند، با استقرار نیرو های نظامی، ارسال هزار ها ملیون دالر جهت تحکیم موقعیت خود و جا به جایی صد ها دوزخ، دیپلمات و انجو، در کنار اعلان پروژه دموکراسی، تشکیل نهاد های جامعه مدنی، تیوری رسیدن به چنان جامعه ای را در صدر کار شان قرار داده، تبلیغات دامنه داری را درین جهت آغاز نمودند.

استبداد مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از کودتای هفت ثور تا سقوط دولت پوشالی نجیب زیر نام کمونیزم، تک حزبی، نان، خانه، لباس و غیره، بعد استبداد تنظیم های خون آشام اسلامی و بعد تر بیداد گری های شریعتی طالبی، مردم افغانستان و مخصوصاً روشنفکران را به ستوه آورده، به دنبال فضایی که آزادانه نفس کشیده بتوانند، سرگردان نمودند. در چنین وضعیتی یکباره مصوبه های بن، پروژه دموکراسی را وارد افغانستان ساخت که با شعار های آزادی بیان، آزادی رسانه ها و آزادی احزاب بدرقه می شد و بر فرق همه "تیوری جامعه مدنی" که ظاهراً در مقابل تمامی استبداد های گذشته قرار می گرفت، چون الیترناتیوی برای آینده مدرن با برپایی نهادهای آن و کمکهای وسیعی از سوی غربی ها، مخصوصاً ایالات متحده، روان بسیاری ازین روشنفکران را تسخیر کرد.

برپایی صدها کنفرانس و سیمینار، رفت و آمدهای در بیرون، نوشتن صدها مقاله و انجام صدها مصاحبه در وصف چنین جامعه ای، در برابر شکست به اصطلاح کمونیزم و اسلام در افغانستان، این الیترناتیو توانست به آسانی در روان بسیاری از هموطنان روشنفکر ما شناور گردد، چیزیکه امپریالیست ها درین سه دهه به دنبال آن بودند، تا با تحمیل گروه های رنگارنگ فاشیستی چنین زمینه ای را برای چنین تیوری ای مساعد سازند.

جامعه مدنی چیزی جدا از یک جامعه خشن سرمایه داری نیست که شاخص ترین های آن امروز با هزار و یک مشکل در درون و بیرون دست به گریبان اند. نهاد های جامعه مدنی ابزاری اند که بسیاری آن ها از نظر فکر و عمل، راه ورود سرمایه های غربی را به داخل کشور های نیمه سرمایه داری مساعد ساخته، سران اکثر این نهاد ها چیزی جز دلالان فرهنگی و کمپرادوران اقتصادی امپریالیست ها نمی باشند. مخصوصاً در کشور ما که امپریالیست ها به دلایل مختلف تصمیم دارند پایگاه های دایمی شان را بنا به ضرورت منافع جهانی خود، مستقر سازند. لذا اکثر سران این نهاد ها از جواسیس و مزد بگیران امپریالیست ها تشکیل شده که به عنوان جاده صاف کن های کمپنی های امپریالیستی عمل می کنند.

ما درین نوشته که ضرورت آن درین اوضاع بسیار مهم می باشد، تلاش نموده ایم تا هدف از طرح چنین تیوری و ضرورت ایجاد چنین نهادهایی را به ارزیابی بگیریم و نشان دهیم، تا زمانی که تضاد های طبقاتی در جامعه نیمه سرمایه داری و سرمایه داری پیشرفته حل نگردند، ارزش اضافی از میان نرود و وسایل تولید همگانی نشوند، هیچ راه دیگری برای تأمین آزادی و عدالت وجود ندارد و این را هرگز با شگرد های تیوریس های بورژوازی نمیتوان حل کرد، جز اینکه با انقلاب عمیق اجتماعی که در آن حزب پیشاهنگ زحمتکشان، سکان رهبری را در دست بگیرد و استثمارگران ضد بشریت را در دریایی از خون و خاکستر غرق نماید، راهی برای آزادی، برابری، عدالت و انسانیت وجود نخواهد داشت.

جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟

جامعه مدنی به مجموع نهاد ها، اشخاص اصلی و حکمی، شخصیت های ملی، روحانیون متنفذ و روشنفکران فعالی اتلاق می گردد که خارج از تشکیلات دولت، در راستای تحقق اهداف مردم، خدمت به مردم و دفاع از حقوق مردم عمل نمایند. بعضی ها ارگان های دولت را نیز جزء نهاد های جامعه مدنی میدانند. هگل یکی از منادیان اصلی جامعه

مدنی، دادگاه ها، پولیس و ادارات را هم اجزای جامعه مدنی می شمارد و هم اندام های دولت می پندارد و معتقد است که کارکرد این ها می تواند دوگانه باشد، وقتی در خدمت منافع شخصی و خصوصی اند جزء جامعه مدنی و وقتی در خدمت همبستگی اجتماعی هستند و در رفاه افراد اجتماع حایز اهمیت اند، اجزاء دولت به حساب می آیند. جامعه مدنی، جامعه ای قانونمند است که شهروندان کشور در برابر قانون حق مساوی دارند، بر تری دین و سنت در این جامعه نسبت به قانون وجود نداشته، این جامعه با لیبرالیزه شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ برقرار می گردد. دموکراسی لیبرال، اقتصاد بازار، آزادی بیان، آزادی رسانه ها، برابری حقوق زن و مرد، آزادی احزاب، مبارزه با هر نوع خشونت، کمیسیون های حقوق بشر و عدالت خواهی، فعالیت گسترده انجوها یا مؤسسات غیر دولتی از مشخصات و نهاد های کاری این جامعه بوده که در نظارت از دولت قرار دارند. به قول هگل، نهادهای جامعه مدنی سه بنیاد اساسی دارند: نظام نیاز ها یا روابط اقتصادی، حوزه اجرای عدالت و حوزه اصناف و نهاد های رفاهی.

کشور هایی که توانسته اند به چنین مدینه ای دست یابند، شامل ایالات متحده امریکا، فرانسه و بریتانیا بوده، کشورهای سرمایه داری دیگر یا در رسیدن به آن نزدیک اند و یا در فاصله دورتری در هوس رسیدن به آن تقلا می نمایند. مشخصات چنین جامعه ای در یونان باستان دیده شده و نهاد های آن به شکل نمونه هایی در ادوار مختلف تاریخی، در کشور های مختلفی به مشاهده رسیده است. بعضی ها معتقد اند که در کشور ما جرگه های قومی، بزرگان قوم و خانواده، روحانیونی که از آنان پیروی صورت گرفته، ملک ها و میر آب ها، چون خارج از حوزه تسلط دولت به نظم امور و خدمت به مردم پرداخته، همه و همه چون نهاد ها و یا افراد جامعه مدنی عمل نموده اند. بعد از آنکه اروپا با انقلابات بورژوازی، دوران فیودالی را زیر پا گذاشت، تیوری جامعه مدنی به طور جدی مطرح گردید، مخصوصاً در دهه هشتاد میلادی که تیورپسن های بورژوازی در غرب، ضعف اقتصادی اتحاد شوروی و فروپاشی آنرا پیشبینی نمودند، جامعه مدنی، مخصوصاً برای کشور های جهان سوم به عنوان بدیلی در برابر جامعه سوسیالیستی مطرح گردید و چون جامعه مدنی به طول حیات بشر ماندگار خوانده شد، فرانسیس فوکویاما پایان تاریخ را اعلام نمود!! که جز جاودان خوانده شدن بورژوازی و فراخوانی بشر به تابعیت از آن چیز دیگری نمی باشد. انقلابات اسلامی و تبلیغ جامعه بی طبقه توحیدی که از سوی تیورپسن های اسلامی، به ویژه رهبران جمهوری اسلامی ایران در آن زمان مطرح می شد، چون نه چنان جامعه ای در تاریخ آمده بود، نه قادر به حل قضایای اقتصادی بود و نه جهانشمول و نه کشور های سرمایه داری بزرگی که برای جامعه مدنی فعالیت می کردند، خواهان طرح شدن چنین نظامی بودند، بنابر این جامعه مدنی را به عنوان بهترین الگوی جامعه بشری مطرح کرده، فعالیت های دامنه داری را جهت استقرار آن آغاز کردند.

گرچه در دهه چهل (۱۳۴۲-۱۳۵۲) دموکراسی اعلان شد و طور نسبی آزادی رسانه ها و آزادی بیان در کشور ما به میان آمد، اما به علت نبود بازار آزاد و لیبرالیزه نشدن اقتصاد، فرهنگ و اجتماع، چیزی به نام جامعه مدنی در آن زمان مطرح نشد. نهاد های انجویی در دوران اشغال شوروی در پاکستان به میان آمدند، اما بعد از ۱۱ سپتامبر و کنفرانس بن، کمک به نهاد های جامعه مدنی با اعلان دموکراسی، اقتصاد بازار و فعالیت های وسیع انجویی به صورت جدی آغاز گردید. در جریان کنفرانس بن، نهادهای انجویی و یا غیر دولتی که در زمان حکومت های ربانی و طالبان فعالیت وسیع داشتند، نیز در حاشیه این کنفرانس دعوت شدند و به این گونه امریکایی ها و اروپایی ها خواستند که به سران آینده دولتی در کابل بفهمانند که منادیان اصلی سرمایه داری غرب این نهاد ها اند و برای ما به عنوان بخش حتی مهمتر از دولت مطرح می باشند.

درین مجموعه اکثریت سران انجوها ایی شرکت کرده بودند که طی بیش از یکدهه تیوری های بورژوازی جامعه مدنی را آموخته بودند و نه تنها به عنوان مدافعان حضور فکری غرب، که خواهان استقرار نیرو های امریکایی و کشور های دیگر امپریالیستی در خاک افغانستان بودند، عده ای از آنان که همیشه شکوه و گلايه فراموش شدن افغانستان توسط سردمدار نظم نوین جهانی و سکونشین جامعه مدنی را داشتند، یا به استخبارات این کشور ها پیوسته بودند و یا برای آنها خبرچینی کرده به پول ها، قصر ها و زندگی های افسانوی دست یافته بودند و به این خاطر به مجردیکه دولت موقت زیر سایه سنگین چکمه پوشان امریکایی و اروپایی ساخته شد ۲۶۵۰ انجوا تشکیل شد که جز فساد، اختلاس، دزدی و کار های کوچک، آن هم غیر اساسی و بی دوام، کاری نکردند، در افغانستان سران انجوها یا نهاد های غیر دولتی که اساس جامعه مدنی برشانه های آنها آباد می گردد، از سوی مردم به عنوان افراد دزد، اختلاس گر، قوم و خویش باز، جاسوس و پروپوزل ساز شناخته شده، آنان را به حق وابستگان به خارج می دانند.

سران انجوها که بیش از ۷۰ درصد پول های کمکی خارجی را به مصرف می رسانند و چون همه میدانند که معاش های شان را از کجا می گیرند، دلیلی وجود ندارد که گوش به فرمان خارجی ها عمل نکنند و به این خاطر هر هموطن آگاه و نیمه آگاه ما می داند که انجوا گرایی یعنی وابستگی. از روی این معادله بسیار ساده به آسانی می توان فهمید که استقرار جامعه مدنی در کشور ما چه معنا و مفهومی دارد و چون گسترده ترین بخش نهاد های جامعه مدنی را انجوها در بر میگیرند، پس باید پرسید :

جامعه مدنی کدام ابزار؟

اگر نهادهای جامعه مدنی به عنوان ابزار هایی جهت فاصله گرفتن از تفکر و فرهنگ فیودالی در مخالفت با سایه سنگین دین و سنت به خاطر رسیدن به دوران سرمایه داری در کشور های نیمه فیودالی عمل کنند، درین حد گامی به جلو تلقی شده، آفریننده جامعه سکیولر می باشند. اما کشور های امپریالیستی که با صدور سرمایه تلاش می کنند تا بازار ، مواد خام و نیروی کار را در کنترل بگیرند، رسیدن به جامعه مدنی هدف ستراتیژیک و ماندگار سرمایه داری بوده که توضیح آن در چنین قالبی صورت می گیرد. جامعه سرمایه داری یک جامعه خشن طبقاتی است و تا وقتی که تضاد و طبقات در جامعه و یا تضاد میان جامعه و طبیعت وجود داشته باشد، نمی توان از پایان تاریخ و جاودان بودن سرمایه داری نام برد، بنابر این جامعه مدنی به عنوان ابزاری از سوی تیوریسن های بورژوازی جهت تغییر ناپذیر بودن این دوران و لقاء آن در روح زحمتکشان جهان به کار گرفته می شود، تا بدینگونه انقلاب ها و قیام های پرولتاریایی را تلاش های بیهوده وانمود سازند.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یک تاز شدن ایالات متحده و اعلان نظم نوین جهانی که همه چیز باید به فرمایش او در جهان تدوین گردد و منافع او بر صدر تمامی منافع جهان قرار گیرد، با تمسک به دموکراسی و جامعه مدنی در صدد استثمار کشور های دیگر برآمد و به این خاطر کمک به نهاد های جامعه مدنی عده ای از کشور های نیمه سرمایه داری را در پیش گرفت.

فعالیت های نهاد های جامعه مدنی را در هندوستان یک فعال جامعه مدنی آن کشور با زبان رسا!! تشریح نمود که با تمام فعالیت های ما در سال ۲۰۰۶ ، هندی ها در زندگی دوزخ آسایی به سر می بردند، چنانچه ۱۲۴۰۰۰ دهقان به خاطر یک قادر به پرداخت قرض مالکان نشدند، خود کشی کردند. در جامعه مدنی امریکا یک میلیون سیاهپوست در زندان ها به سر می برند و ۶ در صد زحمتکشان آن بیکار اند. امریکا نه تنها در کمک به نهاد های جامعه مدنی کشور هایی که یا اهمیت ستراتیژیک داشتند و یا پر از انرژی بودند، کوتاهی نکرد که بالاخره جهت استقرار این جامعه «مجبور» شد، عراق و افغانستان را اشغال نماید، چون مردم این دو کشور هر چه زود تر باید به مدینه فاصله جامعه مدنی می رسیدند!!

تیوریسن ها و طراحان بورژوازی از یکطرف جامعه امریکا را قله جامعه مدنی تبلیغ می کنند، عدم خشونت، دیالوگ، پلورالیزم و کثرت گرایی را از مشخصات این جامعه می دانند و از سوی دیگر این قله با هزاران قتل و خشونت، مردم عراق را سلاخی می کند. اما سرمداران نهاد های جامعه مدنی در کشور ما و کشور های دیگر این اشغال عربان و قتل عام ملتی را «رفیقانه» اشتباه امریکا ارزیابی کرده، غیر جدی وانمود می سازند. بعضی ازین مدنی شدگان، ملت عراق را ملامت می کنند که گویا غیر مدنی اند و تا هنوز در قید و بند های قومی و مذهبی قرار داشته، وحشیانه عمل می کنند و خون می ریزند. ورنه متحدان امریکایی پیام آوران دموکراسی و استقرار نهاد های جامعه مدنی می باشند. اما وقتی افغان ها با افکار زننده تر قومی و مذهبی در مقابل شوروی های جنگیدند، مردم قهرمان، آگاه و مدنی که برای رهایی کشور شان می جنگیدند، نامیده شدند!! روی این دو قضاوت، به آسانی می توان به نتیجه رسید که سران نهاد های جامعه مدنی چگونه چوبدستان ، دلالتان فرهنگی و توجیه کنندگان اعمال تجاوز کارانه ولینعمتان شان می باشند.

جامعه مدنی مقوله فرا طبقاتی است که در آن شهروندان یک کشور به عنوان یک کلیت ، به فکتور های غیر طبقاتی تقسیم می شوند. هگل سه اصل دیالکتیکی خانواده، اجتماع مدنی و دولت را به عنوان یگانگی، جزئیت و کلیت مطرح می سازد و بدین ترتیب اصل طبقاتی جامعه را با این مقوله ها می پوشاند. کمپنی های سرمایه داری با حمایت از نهاد های جامعه مدنی می خواهند از یکطرف حضور ستراتیژیک شان را از نظر فکری در کشور های جهان سوم رادیکالیزه سازند، تا زمینه چاپیدن سرمایه های ملی و مکیدن شیر جانی زحمتکشان این کشور ها را مساعد سازند و از سوی دیگر برای پرورش چنین دلالتانی تمام وسایل رفاهی و معیشتی آنان را مساعد ساخته، معاش های بلندی برایشان مقرر می دارند. به این صورت می بینیم که جامعه مدنی و نهاد های آن ابزاری در دست بورژوازی اند که با این وسایل زمینه نفوذ و حضور امپریالیستی خود را در کشور های دیگر مساعد می سازند، از جمله تیوریسن های جامعه مدنی ما به صراحت اعلان میدارند: «امریکا متحد ستراتیژیک ماست، امریکا دموکراسی نیرومند جهان است و ما می خواهیم عضوی از خانواده دموکراسی جهان باشیم.»

دولت، قانون و حقوق شهروندی:

نهاد های جامعه مدنی در کشور های امپریالیستی از نظر تعداد به گستردگی کشور های نیمه سرمایه داری نیستند و چون در آن کشور ها انحصارات در تمامی زمینه ها حاکم شده، این نهادها نیز بعد از رقابت در مشت عده ای معدودی متمرکز گردیده اند. با وجودیکه از نظر امکانات و وسعت کار، نهادی در کشور های سرمایه داری با تمام نهادهای جامعه مدنی در کشوری نیمه سرمایه داری برابری می کند، اما تمام این نهاد ها چه در جامعه سرمایه داری پیشرفته و چه در نیمه سرمایه داری در جهت استقرار مناسبات کامل بورژوازی تلاش می نمایند. به طور نمونه: تیراژ، مصرف، تعداد کارگر، خبرنگار و امکانات نشریه «آساهی» در جاپان از تمام نشریات کشور ما چند چند افزونی دارد، در حالیکه در خود جاپان ازین نوع دو، سه تا می باشد. «آساهی» با سرمایه گذاری و انحصار کمپنی های بزرگ سرمایه داری و بانکهای آن کشور که سکان سرمایه را در دست دارند، مرتبط می باشد و از حزب خاصی حمایت می کند، گرچه مستقل از دولت است ولی در انحصار این سرمایه داران قرار دارد. این روند با

استقرار هرچه بیشتر سرمایه داری در کشور ما نیز انجام میپذیرد، که در نهایت تمام این نهادها در کنترل انحصارات سرمایه داری در می آیند.

در کشور های سرمایه داری همان کمپنی هایی که مالک و قیم نهاد های جامعه مدنی اند، همان ها مالک و قیم دولت های سرمایه داری نیز می باشند و چون در اکثر کشور های سرمایه داری پیشرفته فقط دو جریان پوزسیون و اپوزسیون در دولت سازی وجود دارند، لذا نهادهای جامعه مدنی نیز به شکلی با این دو جریان مرتبط بوده و تناقضی بین دو جناح دولت ساز و این نهادها دیده نمی شود. مثلاً عده ای از رسانه ها همیشه از جمهوری خواهان و عده ای از دموکرات ها حمایت می کنند، به این ترتیب میان اکثر رسانه های دیداری، شنیداری و چاپی در امریکا، انگلیس و فرانسه چنین روندی به چشم می خورد.

در کشور های پیشرفته سرمایه داری عموماً افراد بلند پایه دولتی، مدیران کمپنی های بزرگ صنعتی و تجاری اند، این افراد به وسیله میلیاردی های سرمایه تعیین می گردند و با حفظ منافع این کنسرسیوم ها در چوکات و قانونمندی خاص دولت کار می کنند. دولت در حقیقت از مالیه این کنسرسیوم ها تغذیه کرده، هر چه سود این کمپنی ها بیشتر باشد، به همان پیمانه مالیه دولت اضافه تر می گردد، فلذا دولت تلاش مینماید تا تمام فیصله های خود را در زمینه های مختلف به نفع این میلیارد ها ختم نماید و این میلیارد ها متقابلاً کوشش مینمایند تا دولت را در زمینه های مالی بیشتر تقویت نمایند. کمپنی های نشراتی، کمپنی های فلم برداری، مؤسسات انجویی، کمیسیون های حقوق بشر، احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری... همه و همه را این کمپنی های بزرگ زیر کنترل مستقیم خود دارند و مدیران این بخش ها که مزد بگیران این سرمایه داران میباشند، موظف اند تمام کار کرد های این بخش ها را با شگرد های گوناگونی به سود سرمایه داران تمام نمایند. اگر هگل بیچاره امروز زنده می بود و می دید که چگونه نهاد های جامعه مدنی او در مشت اقلیتی ثروتمند فشرده میشوند، حتماً به وحشت می افتاد، چون عیب اش در ارزیابی ها این بود که طبقات و سیر طبقاتی جامعه انسانی را از نظر انداخته و با باورهای ایدئالیستی، جامعه بشری را بررسی می کرد. رژیم هایی که امروز بر فرق جوامع سرمایه داری ادعای جامعه مدنی را دارند و از چنین نهادهایی در کشور های دیگر از جمله کشور ما حمایت می کنند، عموماً حافظ منافع کمتر از ۵ درصد مردم میباشند و با ۹۵ درصد دیگر جز بهره کشی کاری ندارند. این رژیم ها در ظاهر با تمام معیارهای استقرار جامعه مدنی برابر و سازگار می باشند. با انتخاب و رأی می آیند، از نظارت مرجع دموکراتیکی!! مثل پارلمان می گذرند، پیرو قانون می باشند، دین و سنت در زندگی اجتماعی مردم دخالتی ندارند، رسانه ها آزاد اند و گاه گاه از دولت نیز انتقاد می کنند، شهروندان از حقوق قانونی شان محروم نیستند، اما در عمل این رأی و انتخاب به عده ای قلیلی مربوط می باشد که به صورت میراثی رهبران دو حزب را قادر می سازند تا به ریاست جمهوری و نمایندگی پارلمان برسند و جهت رسیدن به مثلاً مقام ریاست جمهوری در امریکا حد اقل باید نیم میلیارد دالر مصرف شود. جامعه مدنی در موافقت با سران اتحادیه های بزرگ سرمایه داری قرار گرفته، از منافع میلیاردی های کشور های خود و دیگران دفاع کنند.

رژیم های پیشرفته سرمایه داری که ظاهراً مرز میان خود و جامعه مدنی را زوده و در صدد پیاده نمودن دموکراسی و کمک به مؤسسات غیر دولتی کشور های نیمه سرمایه داری می باشند، در عمل ضد انسانی ترین رژیم هایی اند که جز به جاودانه نمودن طبقات و استثمار به چیز دیگر نمی اندیشند. نهاد های جامعه مدنی کشور های نیمه سرمایه دار و سرمایه دار تا جایی برای این کشور ها مطرح میباشند که ازین طریق به منافع امپریالستی شان دست یابند، در غیر آن حاضر اند فاشیستی ترین رژیم ها را در آغوش بکشند. حمایت امریکا و یاران امپریالست او از قصابانی چون شارون، اولمرت، ضیاء الحق، مشرف، مارکوس، پینوشه، سوکارنو، ملک عبدالله، ملک سعود، ملک زاهد، سیاف، قاضی حسین و دهها دکتاتور دیگر در پنج قاره جهان که دشمنان واقعی جامعه مدنی اند، سیاست های سود جویانه این مدافعان مدنیت را به روشنی نشان می دهد. ایالات متحده و یاران او با فروش سلاح های کشتار جمعی و تقویت بنیاد های دفاعی این رژیم ها، چنگ و دندان شان را در سرکوب حرکت های به اصطلاح دموکراتیک و نهادهای جامعه مدنی تیز تر می سازد، چون این رژیم ها پاسبانان واقعی سرمایه گذاری های امپریالیستی در خاک شان می باشند، بنابر این تقویت آنها بیشتر از ترس حرکت های توده ای و جنبش های انقلابی میباشد که بنیاد این رژیم ها را فرو نریزند.

کشور های امپریالیستی یا مدینه فاضله جامعه مدنی، روابط شان را با کشورهای دیگر نه بر اساس ماهیت دموکراتیک و یا به اصطلاح ضد دموکراتیک این رژیم ها بر قرار می سازند که بر اساس منافع شان به خاطر چاپیدن بازار، نیروی کار و مواد خام آنها عیار می سازند، و نه هوگوچاویز که دو بار با دموکراتیک ترین شیوه، با رأی و نظر مردم برگزیده شد، حتماً باید قبولتر از پرویز مشرف، قرار می گرفت که با کودتای نظامی، رژیم نیمه منتخبی را سرنگون کرد. امریکا اکنون جهت سرنگونی چاویز برای مخالفانش ملیون ها دالر می فرستد، اما جهت حفظ مشرف فانتوم شانزده هدیه می کند، ولی نهادهای جامعه مدنی امریکا و اروپا چون کمیسیون های حقوق بشر، کمیته های حقوقی، دادگاه های مستقل، رسانه های آزاد، پروژه های عدالت خواهی، کوچکترین اعتراضی بر سر پا نگهداشتن مشرف و سرنگونی چاویز ندارند. این موضعگیری ها خود بخود نشان می دهند که در پشت نهادهای جامعه مدنی چه اهداف امپریالیستی نهفته و سران این نهاد ها چه وابستگی های طبقاتی به رژیم های امپریالیستی دارند.

ملک عبدالله که در عربستان سعودی به زنان اجازه رانندگی نمی دهد، هیچ مؤسسه غیر دولتی اجازه فعالیت ندارد، هیچ حزب سیاسی اجازه ظهور ندارد، رأی، کاندید و پارلمانی اصلاً در کار نیست، بدون کوچکترین تأملی مخالفان سیاسی اش را گردن می زند و غیره، از دوستان واقعی و غیر تروریست ایالات متحده و یاران امپریالیست او بوده، جهت سر پا نگهداشتن رژیم پوسیده و مستبد شاهی او چهل هزار عسکر اعزام کرده، نهاد های جامعه مدنی در اروپا و امریکا که با هزار رشته به میلیارد های این کشور وابسته اند، یکبار هم لب از لب نکشاده، به طرفداری از ظهور نهاد های مدنی درین کشور کوچکترین اعتراضی نکرده اند.

امریکا که بعد از جنگ دوم جهانی تا سقوط اتحاد شوروی، ده هزار میلیارد دالر را صرف هزینه های نظامی اش کرد و هزاران سلاح کشتار جمعی کیمیاوی، بیولوژیکی و هسته ای را ساخت و حالا هم به بهانه تهدیدات کوریای شمالی، ایران و تروریسم بین المللی به این پروژه اهنگ تند تری داده و در تمام کشمکش ها، جنگ و درگیری های جهان دست او دخیل می باشد، ظاهراً با دفاع از نظم نوین جهانی، دموکراسی و عدالت به این همه جنایات ضد بشر می پردازد و نهاد های جامعه مدنی ما که مزد بگیر آن می باشند، آنرا الگوی دموکراسی دانسته، در رسیدن به آن سر از پا نمی شناسند.

می بینیم که خلاف تیورین های امپریالستی، امریکا نقش پولیس جهان را بازی نمی کند و اگر هم بخواهد چنین نقشی را بازی کند، بیشتر شبیه پولیس نیویارک عمل می کند تا نظم عامه را جهت حفظ بانکها، شرکت های تولیدی و جلوگیری از حرکت های ناراضیان طبقاتی برقرار نماید، به این معنی که اگر در افریقا صد ها هزار نفر در جنگ داخلی در اثر دخالت غیر مستقیم و انحصارات امریکایی و اروپایی کشته شوند؛ اگر فلسطین اشغال شده به زندان بزرگی برای مردم آن مبدل گردد؛ مردان، زنان و کودکان آن طور تدریجی و حساب شده به نابودی کشانده شوند، اگر دولت ترکیه هزاران هزار کرد را قتل عام کند و صد ها دهکده و شهرک رابه آتش بکشد و یا دولت اندونیزیا یک سوم مردم تیمور شرقی را قتل عام کند؛ امریکا وظیفه پولیسی را در آنجا ها بازی نخواهد کرد، بلکه به این قتل عام کنندگان اسلحه خواهد فروخت و افسران آنها را در مدارس نظامی امریکایی درس سرکوب خواهد داد و به این صورت حرفی از سران انجو ها و نهاد های دیگر جامعه مدنی به رسم اعتراض بیرون نخواهد شد.

جامعه مدنی، جامعه قانون مدار است، سران نهاد های جامعه مدنی همیشه تبلیغ می کنند که وقتی جامعه از حالت وحشی به مدنی پا گذاشت و پیرو کامل قانون شد، دیگر به معراج بشریت رسیده، هیچ مشکلی برای این کشور ها به وجود نمی آید، تمام مشکلات مردم درین است که به رعایت قانون سر نمی گذارند!! این دلالان فرهنگی و غیر فرهنگی به این اصل که این قانون را کی ها می نویسند و به تصویب می رسانند، ماهیت طبقاتی این قانون چیست و به چه چیزهایی احترام می گذارد، هر گز به بحث نمی گیرند و یا اگر می گیرند میزان کردن این قانون فقط با قوانین "پیشرفته" جوامع غربی مطرح می گردد، در قوانینی که با الگوی غربی ساخته می شوند، از جمله قانون اساسی کشور ما اقتصاد بازار، احترام به بخش خصوصی و رشد آن، همه چیز در پرتو اسلام، دموکراسی لیبرالی غربی، آزادی رسانه ها، برابری حقوق زن و مرد، آزادی احزاب و غیره ثبت شده که در عمل جز فقر و بدبختی نصیب مردم و سرمایه و ثروت نصیب عده قلیلی جاسوس و وطن فروش نشده است.

هگل فرمانروایی از قانون را یگانه وجه نیکو و زیبای جامعه مدنی می داند، در حالیکه این قوانین در دوره های مختلف تاریخی به وسیله انانی ساخته شده و ساخته می شوند که قدرت را در دست دارند و منطقاً آنرا به نفع خود تدوین میکنند.

در دوره کمون که قدر قدرتی در جامعه وجود نداشت، همه قانوناً برابر و برادر وار زندگی می کردند. همه یکسان کار می نمودند و یکسان مصرف می کردند. همه از قانون یکسان پیروی کرده و این قانون هر چند شفاهی و قراردادی بود، اما حدود و ثغور آن به وسیله بزرگانی که از تجربه برخوردار بودند و به همه یکسان می اندیشیدند، تدوین می شد و همه خود را مکلف به پیروی از آن می دیدند.

در دوران بردگی، قانون را برده داران می نوشتند و در تدوین آن برده ها و مردم آزاد و اصناف، کوچکترین نقشی نداشتند. بر طبق این قانون برده داران حق داشتند، برده های شان را استثمار کنند، بفروشند، لت و کوب نمایند و یا بکشند و جامعه باید ازین فرمانروای نکو و زیبا پیروی می کرد.

در دوران فیودالی، قانون را فیودالان می نوشتند و آنرا با حدود استبداد و بهره کشی از دهقانان واجب الاجرا می کردند. شاهان درین دوره نماینده روح مطلق در زمین بودند و به اشاره سر، قانوناً حق داشتند جمعیتی را قتل عام کنند، شهری را بسوزانند، خزانه ای را ببخشند و مقررات سرزمینی را نابود سازند. کلیسا و انگیزیسون در قاره اروپا با سایه خدا دانستن شاهان و امپراتوران هزار سال قانوناً حکومت راند و آنچه را بد می دانست، قانوناً در آتش میسوخت و مردم راهی جز اطاعت ازین فرمانروایی نداشتند، چون سرباز، سلاح، جاسوس، محکمه، زندان و شلاق همه در اختیار قانون نویس قرار داشتند.

دوره اولیه حکومت های سرمایه داری بعد از انقلاب کبیر که با تفکیک سه قوا همراه بود، نسبت به دوره فیودالی جنبه های انسانی تری در خود داشت، اما با ختم رقابت آزاد و استقرار انحصار و امپریالیسم، خشن ترین نوع استثمار در تاریخ بشریت پا به عرصه گذاشت. قانون درین دوره به وسیله انانی نوشته شد که در رأس سرمایه قرار داشتند.

درین قوانین محترم دانستن مالکیت خصوصی، بازار آزاد، ارزش اضافی، طبقات و استثمار به رسمیت شناخته شد و این فرمانروایی "نکو" و "زیبا" بر جامعه مسلط گردید.

این قانون نیست که شرایط خاص اجتماعی را رقم بزند، بلکه شرایط خاص اجتماعی است که قانون را می آفریند، قانون کمون را به نفع عموم خلق، قانون برده داری را به نفع برده داران، قانون فئودالی را به نفع فئودالان و قانون سرمایه داری را به نفع سرمایه داران نوشته اند. این حقیقتی است انکارناپذیر. وقتی دوره ای به پایان می رسد، قانونش هم فنا می پذیرد و وقتی دوره آغاز میگردد، قانونش هم تدوین می شود. در هر دوره هر که زور داشت، قانون را به نفع خود نوشت و با همان زور آنرا تطبیق کرد و پیوسته تبلیغ نمود که نباید کار خلاف قانون انجام داد تا قدرت زورمندان با این قانون جاودانه گردد.

نهادهای جامعه مدنی که مدینه فاضله شان را جامعه بورژوازی و قوانین آنها قرار داده، پیوسته در تلاش اند تا چنان شرایطی را با کمک های مستقیم کشور های سرمایه داری به وجود آورند.

حقوق شهروندی چیز دیگریست که نهادهای جامعه مدنی سخت به دنبال آن سرگردانند. این حقوق که با قانون مشخص میگردد، گویا وقتی در قانون مشخص شد، شهروندان دیگر مشکلی ندارند. در جوامع بورژوازی حقوق بیش از ۹۰ درصد شهروندان به گونه ای در قانون ثبت شده که از بام تا شام باید پشت ماشین بیایستند و یا در عمق کوه ها و تونل ها جهت به دوران انداختن ماشین های سرمایه داران، مواد اولیه تهیه نمایند تا عده ای قلیلی به سود های جهانشمول برسند. قانون در این جوامع حق ۹۵ و ۵ درصد افراد را با این محدودیت قید کرده و مخالفت با آن قانوناً منع می باشد. این تفاوت و نابرابری مضمون اصلی قوانین سرمایه داری را می سازد، چیزیکه هگل، فوکویاما و تیورین های دیگر جامعه مدنی، انسان ها را به فرمانبرداری زیبا و نیکوی آن فرا می خوانند!!

درین جامعه مقولاتی چون عدالت، آزادی و حقوق برابر شهروندان با چنین قید های قانونی دیگر معنی نداشته، این حقوق جزء مظاهر روبنایی مثل حق تحصیل، حق رأی، حق کار، حق انتخاب همسر، حق مسافرت، حق انتخاب دین و مذهب و غیره بوده که کوچکترین مشکلی برای بهره کشی و استثمار به وجود نمی آورند. در جامعه ای مثل افغانستان که افکار منحن فئودالی با سایه سنگین دین و سنت، روشنفکران را با زندگی دوزخ آسایی رو به رو ساخته، فعالیت های نهادهای جامعه مدنی می تواند جذابیت داشته باشد و قدمی به پیش محسوب گردد، اما نجات انسان از بهره کشی و استثمار با ابزار نهادهای جامعه مدنی نه تنها ناممکن می باشد که این نهادها در نهایت زنجیرهای بهره کشی را بر دست و پای بشریت محکمتر می پیچانند.

در جامعه مدنی که اوج پیشرفت مناسبات بورژوازی را نشان می دهد، شکاف طبقاتی میان فقرا و اغنیا به دره عمیقی می ماند که عبور از آن، حق هیچ شهروندی نبوده، رعایت آن بر هر شهروندی حتمی و لازمی می باشد، این جامعه هر چه جلوتر می رود، به همان پیمانه این شکاف عمیق تر و گسترده تر شده، فقر، فساد، فحشا، اعتیاد، جرم و جنایت در آن بیشتر می گردد و انحطاط اخلاقی بیشتر بر آن چیره می شود. برای اینکه ملایدرها توده ها را همه جانبه تر به انحطاط اخلاقی تخدیر نمایند و خود با بی دردسری بیشتری استثمار نمایند، فحشا، همجنسگرایی، اعتیاد، حمل سلاح و... را قانوناً رسمی می سازند و آنرا ادامه لیبرالیزه کردن آزادی های فردی و اخلاقی نامیده، با این رسمیت بخشیدن ها چهره واقعی لیبرالیزم بورژوازی را به نمایش می گذارند. این ها از مشخصات جوامع مدنی پیشرفته اند که وقتی نهادهای جامعه مدنی ما با آنها روبه رو می شوند، غیرتی شده، در کنار تائید تمامی گندگی های آن چون الترناتیو اخلاقی و انسانی دیگری سراغ ندارند، به "فرهنگ اصیل افغانی" پناه می برند. فرهنگی که جز پوسیدگی های دینی، مذهبی، سنت های کثیف عشیریمی، دختر فروشی، همجنسگرایی (بچه بازی) و ردایل دیگر چیزی در خود ندارد. اگر پستی های اخلاقی در جامعه فئودالی طور پوشیده و در پشت دیوار های بلند قلعه ها و پرده های ضخیم صورت می گیرد، در جامعه سرمایه داری که در پس و پیش هر چیز کلمه آزادی را پدک می کشند، کوشش می کنند تا این پستی ها را جنبه قانونی و رسمی بدهند و از پرده ها به بیرون بکشند. شهروندان را با مصروف کردن به این مسایل از وظایف اصلی تاریخی شان که همانا ایجاد جامعه عدل و برابری است، به دور نگهدارند. اما نهادهای جامعه مدنی چون مطیع و منقاد قانون اند و هر نوع سرکشی از قانون را بربریت و جرم میدانند، به این "حقوق" گردن نهاده، در مخالفت با آن کلمه ای بر زبان نمی آورند. با تمام تلاشی که جوامع پیشرفته بورژوازی در جهت راضی نگه داشتن مردم از وضعیت موجود انجام می دهند و تیورین های آن هر روز طرح جدیدی را به این خاطر تدوین می نمایند و سران نهاد های جامعه مدنی در کشور های عقب مانده از جمله کشور ما به اشکال گوناگونی برای رسیدن به چنین جامعه تبلیغ می نمایند، اما بحران ها و طغیان های مهارناپذیر درین کشور ها هر از گاهی سرریزه کرده نابرابری ها، بی عدالتی ها، تفاوت ها و نارضایتی های عمیق توده های این کشور ها را بر ملا می سازند و به این صورت آشکار می گردد که "حقوق شهروندان" طبقات زیرین در جوامع بورژوازی چقدر مضحک و فریبنده می باشد. تظاهرات و اعتصابات توده های ناراضی فرانسه بخاطر دست نیابی به "حقوق شهروندی" هر سال صد ها موتر و مغازه را طعمه حریق ساخته، جان افراد بسیاری را می گیرد. گستردگی و شدت این طغیان ها به حدی بالاست که همه ساله فکر می شود در پاریس کمونی زاده میشود.

گراف جرم و جنایت در جامعه مدرن انگلیس به اندازه ای بالاست که سالانه معادل ۲۰ میلیارد پوند به شکل جنس و نقد به سرقت می رود. در امریکا تبعیض نژادی مقابل سیاهپوستان به حدی روا داشته می شود که پولیس در بسیاری

شهر های امریکا به طور مستمر با اعتراضات مسلحانه و غیر مسلحانه آنان مواجه بوده و ازینکه یک ملیون سیاهپوست در زندان های امریکا به سر می برند، به روشنی حقوق شهروندی و عدم تمکین مقابل قوانین ضد بشری جامعه پیشرفته بورژوازی را به نمایش می گذارد. گروپ های مافیایی در امریکا بر حقوق شهروندان آن کشور بی رقیب حکمروایی می کنند و بعد از ۱۱ سپتامبر خرید مسلسل، تفنگ و تفنگچه در امریکا دو برابر شده است، زیرا اکثریت مردم در آنجا احساس امنیت و آرامش نمی کنند.

گسترش اعتیاد در اروپا و امریکا به وسیله انحصارات امپریالیستی مواد مخدر چنان سرعت یافته که در ۲۰۰۶ بیش از ۴۴۵ میلیارد دالر از درک فروش هیروئین نصیب این انحصارات شده است و در این دیگر شکی وجود ندارد که روزانه امریکائیان تا نیم تن تریاک و هیروئین از طریق میدان هوایی بگرام انتقال می دهند و انگلیس ها که با ۵ هزار نیرو مسئولیت جلوگیری از زرع و قاچاق مواد مخدر در هلمند را به عهده دارند، سال گذشته گراف تولید مواد مخدر این ولایت ۱۶۰ در صد نسبت به سال های پیش بالا رفت و به این خاطر لندن یکی از مارکیت های بزرگ مواد مخدر بوده، دفتر مرکزی شورای سنلس که میخواهد زرع مواد مخدر را در بسیاری کشور های جهان از جمله افغانستان رسمی بسازد، در لندن قرار دارد.

سرمایه داران بزرگ امریکا، انگلیس و فرانسه که بر تولید، تجارت، پول، دولت و تمام نهاد های غیر دولتی از جمله بنگاه های رسانه ای، مافیا، شبکه های استخباراتی، شبکه های مخابراتی، کارخانجات تولید تسلیحات، کمپنی های فلم برداری، احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری، کمیسیون های حقوق بشر و غیره حاکمیت کامل دارند، با تمام قوا تلاش می نمایند تا پول های مردم را بیشتر به جیب بزنند، یکی ازین تلاش ها به اعتیاد کشاندن توده های مردم میباشد و به این خاطر "حقوق شهروندان" درین کشور ها ظاهر زیبا دارد، ولی عملاً ادعای چنین حقوقی در چنین جوامعی جز فکر احمقانه چیز دیگری بوده نمی تواند.

رژیم های حاکم بر کشور های امپریالیستی که ظاهراً با قضایا اخلاقی برخورد می کنند و به اصطلاح از هر نوع آزادی برای مردم دفاع می نمایند، در عمل ضد انسانی ترین و بد اخلاق ترین رژیم های تاریخ می باشند، به مجردیکه بوش دوم وارد کاخ سفید شد، به لغو قرار داد ضد موشکهای دور پرواز با روسیه (تا بتواند برنامه دفاع ضد موشکی خود را پیاده کند)، رد قرار داد ممنوعیت آزمایشات اتمی، سرپیچی از پذیرش دادگاه جنایی بین المللی، رد قرار داد محیط زیست کیوتو (امریکا به تنهایی ۶۰ در صد گاز های گلخانه ای را تولید می کند)، مخالفت با کار برد مین های زمینی، مخالفت با ممنوعیت کار کودکان و شکنجه در زندان ها، زورگویانه و ضد انسانی دست زده نشان داد که دموکراسی نیرومند ایالات متحده چه معنی دارد.

ادامه دارد